

# خلاصه نامه‌ی زندگی‌ی آرتور رمبو

ترجمه‌ی هروی خضراشی

۲۰ اکتبر ۱۸۵۴ — در شهر شارلویل<sup>۱</sup> به دنیا می‌آید. پدرش ژان نیکلا آرتور رمبو<sup>۲</sup>، فرزند افسر پیاده‌نظام، فردریک رمبو<sup>۳</sup>، و مادرش ویتالی کوئیف<sup>۴</sup> است. از این ازدواج، پیش از آرتور، فردریک (۱۹۱۱-۱۸۵۳)، و بعد از او ویتالی (در سال ۱۸۵۷، در سه‌سالگی می‌میرد)، و باز ویتالی (۱۸۷۵-۱۸۵۸) و ایزابل (۱۹۱۷-۱۸۶۰) به وجود می‌آیند.

۲۰ نوامبر ۱۸۵۴ — آرتور رمبو غسل تعمید داده می‌شود.

۱۸۶۰ — جدایی پدر و مادر رمبو.

اکتبر ۱۸۶۲ — آرتور برای درس خواندن به انستیتو ژساک<sup>۵</sup> واقع در شهر شارلویل، گذاشته می‌شود.

۱۸۶۵ — به دبیرستان شهرش می‌رود.

۱۸۶۶ — شاگرد درخشانی است. زودتر از دیگران به کلاسهای بالاتر می‌رود. به سال

۱۸۶۹ نامش جزو شاگردان ممتاز در کنکور آکادمیک ثبت می‌شود. یکی از مواد

درسی که برای سال ۷۰-۱۸۶۹ انتخاب می‌کند، فن بلاغت<sup>۶</sup> است.

۱۸۷۰ — ژرژ ایزامبار<sup>۷</sup>، برای فن بلاغت، شانزین م. فویاتر<sup>۸</sup> می‌شود. در این سال، نخستین

شعر رمبو با عنوان «عیدی ی تیمان» در مجله‌ای به نام «جنگ برای همه»<sup>۹</sup> چاپ می‌شود.

ژوئیه ۱۸۷۰ — آغاز جنگ فرانسه و پروس.

اول اوت ۱۸۷۰ — نبرد ساربروک<sup>۱۰</sup>.

آخر اوت ۱۸۷۰ — رمبو، از طریق بلژیک، به پاریس می‌آید. به محض رسیدن دستگیر و

به زندان ماز<sup>۱۱</sup> انداخته می‌شود.

1. Charleville

2. Jean Nicolas Arthur Rimbaud

3. Frédéric Rimbaud

4. Vitalie Cuif

5. Institut Rossat

6. rhétorique

7. Georges Isambard

8. M. Feuillâtre

9. la Revue Pour Tous

10. Sarrebrück

11. Mazas



Anges  
 Jerry!  
 A. Pina

۲ تا ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ - انهدام شهر سیدان! سقوط امپراطوری؛ اعلان جمهوری.  
 ۵ تا ۸ سپتامبر ۱۸۷۰ - رمبو آزادی اش را به دست می آورد و به شهر دونه می رود.  
 ۲۵ سپتامبر ۱۸۷۰ - در «لیبرال شمال» گزارشی از یک گروه آبی سیاسی چاپ می کند.  
 آغاز اکتبر ۱۸۷۰ - آغاز سفری دیگر: فومه ۲، ویژ ۴، ژیه ۵، شارل ز ۱، بروکسل و دونه.  
 آغاز نوامبر ۱۸۷۰ - به زادگاهش شارل ویل برمی گردد.  
 ۲۵ فوریه ۱۸۷۱ - دبیرستانها دوباره باز شده اند، ولی او درس و مشق را می کند و از نو راهی پاریس می شود.  
 ۱۰ مارس ۱۸۷۱ - به شارل ویل برمی گردد.  
 ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ - کمون پاریس، در هفته ی خونین پایان می یابد. آیارمبو در این دوره به پاریس بازگشته؟ نظرها مختلف است: بین ۱۸ آوریل و ۱۲ مه هیچگونه رد و نشانی از رمبو در دست نیست.  
 ۱۳ و ۱۴ مه ۱۸۷۱ - رمبو در شارل ویل است. ۱۳ مه نخستین نامه با نام «پیشگو» نوشته می شود.  
 ۱۵ مه ۱۸۷۱ - دومین نامه ی «پیشگو».

- |           |          |              |
|-----------|----------|--------------|
| 1. Sedan  | 2. Douai | 3. Fumay     |
| 4. Vireux | 5. Givet | 6. Charleroi |



آخرین هفته‌ی سپتامبر ۱۸۷۱ - بازگشت به پاریس؛ شارل کرو<sup>۱</sup> و پُل ورلن<sup>۲</sup> از او پذیرایی می‌کنند. پیش از رفتن به پاریس رمبو به آنها نوشته بود و آنها پاسخ داده بودند: «روان بزرگ و گرمی، بیا پیدا! ما شما را می‌طلبیم، ما منتظر شما هستیم.» مدتی ورلن او را نزد خود نگاه می‌دارد، بعد نوبت کرو می‌رسد (نیمه‌ی دوم ماه نوامبر). از همین اوان او با زوئیست‌ها (گروه ادبی کولوها) رفت و آمد پیدا می‌کند و به همراه ورلن، که دوستی ویژه‌ای بینشان برقرار می‌شود، با مجله‌ی آنان به نام آلبوم همکاری می‌کند. تجربه‌هایی در مورد مواد مخدر (حشیش).

ژانویه ۱۸۷۲ - چند هفته‌ای است که رمبو مرکز قضاوت‌های ضد و نقیض است؛ بعضی‌ها نبوغ شعری او را می‌ستایند، و برخی دیگر ناسازگارهای اجتماعی او را سرزنش می‌کنند. با چند شاعر جوان بر خوردهای تندی پیدا می‌کند. آخر ژانویه ۱۸۷۲ - ورلن با همسرش سخت به بهانه‌گیری و پرخاش می‌پردازد. از آغاز مارس تا آغاز مه ۱۸۷۲ - رمبو پاریس را به قصد شارل ویل ترک می‌کند و دوباره به پایتخت برمی‌گردد.

۷ ژوئیه ۱۸۷۲ - فرار ورلن به اتفاق رمبو به آرا<sup>۳</sup> و سپس به شارل ویل.  
 ۹ ژوئیه تا ۸ سپتامبر ۱۸۷۲ - بروکسل. آشتی ظاهری ورلن و همسرش. سفر ورلن و رمبو ادامه پیدا می‌کند: مالین<sup>۴</sup>، آست‌اند<sup>۵</sup>، دوور<sup>۶</sup> و لندن.  
 پائیز ۱۸۷۲ - زندگی فلاکت‌بار در لندن.  
 حدود ۲۰ دسامبر ۱۸۷۲ - رمبو به شارل ویل برمی‌گردد.

ژانویه ۱۸۷۳ - به دیدار ورلن می‌رود که بیمار است. بار دیگر در لندن اقامت می‌گزیند (تا اواخر آوریل): گشت و گذار، و مطالعه در بریتیش میوزیوم.  
 ۴ آوریل ۱۸۷۳ - ورلن و رمبو از دوور به آست‌اند می‌روند. از آن جا ورلن راهی ژانویل<sup>۷</sup> در بلژیک می‌شود و رمبو به رُش<sup>۸</sup> در منطقه‌ی آردن<sup>۹</sup> پناه می‌برد. در این جاست که او بر روی آثاری کار می‌کند که بخشی از آن را در «فصلی در دوزخ» باز می‌یابیم.  
 آخر مه ۱۸۷۳ - به ورلن ملحق می‌شود. هر دو، از طریق بلژیک، دوباره سر از لندن درمی‌آورند.

۳ ژوئیه ۱۸۷۳ - مشاجره. ورلن به آست‌اند و سپس بروکسل می‌رود. چند روز بعد رمبو بهار می‌پیوندد.

- |                 |                  |             |
|-----------------|------------------|-------------|
| 1. Charles Cros | 2. Paul Verlaine | 3. Arras    |
| 4. Malines      | 5. Ostende       | 6. Douvres  |
| 7. Jéhonville   | 8. Roche         | 9. Ardennes |

۱۰ ژوئیه ۱۸۷۳ — رمیون نشان می دهد که می خواهد به پاریس برود. ورن طاقتش از هر دم مزاجی رمبو طاق می شود و تیری به سوی او شلیک می کند. رمبو، زخمی، در بیمارستان سن ژان، در بروکسل، بستری می شود.

۱۳ تا ۱۸ ژوئیه ۱۸۷۳ — بازجویی رمبو و صرف نظر کردن او از شکایت علیه ورن. اندکی بعد به ژش باز می گردد.

اکتبر ۱۸۷۳ — چاپ کتاب «فصلی در دوزخ» پایان می گیرد.

مارس ۱۸۷۴ — رمبو به اتفاق ژرمن نوو<sup>۱</sup> در لندن دیده می شوند. ژرمن نوو اوایل تابستان به پاریس برمی گردد.

۳۱ ژوئیه ۱۸۷۴ — رمبو لندن را ترک می کند. در شهر ری‌دنگ<sup>۲</sup> به یک انستیتو، برای تدریس زبان، ملحق می شود و تامه نوامبر در این شهر می ماند.

پایان سال ۱۸۷۴ — برخی شواهد نشان می دهند که او در ماه نوامبر یا دسامبر در شارل ویل بوده است.

فوریه ۱۸۷۵ — رمبو در آلمان، در شهر اشتونگارت است. ورن به دیدار وی می رود، و این بدون شک آخرین دیدار آنهاست. رمبو سفری طولانی را آغاز می کند: میلان (ماه مه)؛ لیورن<sup>۳</sup>، از این شهر است که به ماریسی بازگردانده می شود (ماه ژوئن)؛ پاریس (ژوئیه)؛ و بالاخره شارل ویل (اوایل اکتبر).

آوریل ۱۸۷۶ — به وین می رود. از آنجا، توسط پلیس اطریش، به فرانسه بازگردانده می شود. از طریق بروکسل به هلند می رود. با ارتش هلند، تعهدی شش ساله امضاء می کند.

۱۹ مه ۱۸۷۶ — خود را به بندر هاردرویچک<sup>۴</sup> می رساند.

۱۰ ژوئن ۱۸۷۶ — او را دستگیر می کنند و با کشتی برمی گردانند.

۱۵ اوت ۱۸۷۶ — دوباره فرار می کند، سر از باتاویا<sup>۵</sup> در می آورد، دوباره دستگیر می شود و با کشتی برگردانده می شود.

دسامبر ۱۸۷۶ — بالاخره موفق می شود خودش را به شارل ویل برساند.

مه ۱۸۷۷ — رمبو در پرم<sup>۶</sup> است. داوطلب خدمت در نیروی دریایی آمریکا می شود.

ژوئن ۱۸۷۷ — گفته می شود که در استکهلم دیده شده.

پاییز و زمستان ۱۸۷۷ — از ماریسی به سوی اسکندریه عزیمت می کند. بیمار می شود، به چپویتا و چیا<sup>۷</sup> منتقلش می کنند. از آنجا به زادگاهش باز می گردد.

1. Germain Nouveau

2. Reading

3. Livourne

4. Harderwijk

5. Batavia

6. Brème

7. Civitavecchia

بهار ۱۸۷۸ — کسانی شهادت می دهند که رمبو را در پاریس دیده اند.

تابستان ۱۸۷۸ — به ژس می رود.

۲۰ اکتبر ۱۸۷۸ — رمبو، از طریق سوئیس، سن گوتار و میلان به بندر ژن<sup>۱</sup> در ایتالیا می رسد.

نوامبر ۱۸۷۸ — برای رفتن به اسکندریه به کشتی می نشیند.

دسامبر ۱۸۷۸ — به عنوان سرکارگر در یک معدن سنگ، در قبرس، مشغول به کار می شود.

مه ۱۸۷۹ — به تب حصبه دچار می شود و به ژس باز می گردد. تا ماه مارس سال بعد همانجا می ماند.

مارس ۱۸۸۰ — از نو به قبرس عزیمت می کند. در آنجا، به عنوان سرکارگر، به استخدام معدن دیگری در می آید.

ژوئیه ۱۸۸۰ — به دنبال یک حادثه که به قیمت جان یکی از کارگران بومی تمام می شود، رمبو، با شتابزدگی، پستش را ترک می گوید.

اوت ۱۸۸۰ — موفق می شود در عدن کاری در شرکت مزران-ویانه-باردی دست و پا کند. نوامبر ۱۸۸۰ — تصدی شعبه ی شرکت را در حرار<sup>۲</sup> به او می سپارند.

۱۸۸۱ — رمبو ارسال کالاها را در داخل منطقه سرپرستی می کند. ولی از آنجا که می داند نزدی حرار را ترک خواهد کرد، دل به کار نمی دهد.

دسامبر ۱۸۸۱ — بار دیگر به عدن می آید.

۱۸۸۲ — در عدن خود را دلتنگ تر از حرار می یابد. سرانجام می پذیرد که به حرار باز گردد.

۱۸۸۳ — با وجود ناامنی، رمبو به سازمان دادن ارسال کالا به آغادین<sup>۳</sup> ادامه می دهد. او گزارش هایی در این زمینه می نویسد و آنها را در اختیار جامعه ی جغرافیا<sup>۴</sup> می گذارد.

۱۸۸۴ — شرکتی که رمبو را در استخدام دارد اجناسش را رد می کند و حسابهایش را می بندد. این بار، شرکت، تنها نام برادران باردی را بر پیشانی دارد که رمبو را از نو

به خدمت می گیرند.

اکتبر ۱۸۸۵ — ولی این رمبو است که آنها را ترک می گوید و تصمیم می گیرد با کمپانی ی

شو<sup>۵</sup> وارد عملیات قاچاق اسلحه بشود. او با لاباتو<sup>۶</sup> شریک می شود.

آوریل ۱۸۸۶ — موانع گوناگون انجام برنامه را به تأخیر می اندازند.

ژوئن ۱۸۸۶ — لاباتو به بستر بیماری می افتد و می میرد.

1. Gênes

2. Harar

3. Ogadine

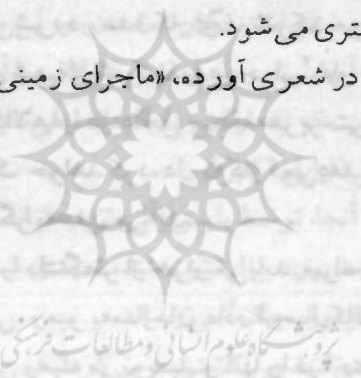
4. Societ  de G ographie

5. Choa

6. Labatut



اکتبر ۱۸۸۶ - رمبو، به تنهایی، برنامه‌ی قاچاق اسلحه را دنبال و عملی می‌کند.  
 آوریل ۱۸۸۷ - با محموله‌هایش به آنکوبر می‌رسد، ولی به هیچ دلالی دسترسی پیدا نمی‌کند.  
 اکتبر ۱۸۸۷ - پس از سردرگمی‌های بسیار در معاملات خسارت‌بار، به عدن بر می‌گردد.  
 آوریل تا مه ۱۸۸۸ - در یک قاچاق اسلحه، با همکاری فردی به نام ساووره<sup>۱</sup>، مجدداً شکست می‌خورد.  
 اکتبر ۱۸۸۸ - در عدن، با شرکت سزار تیان<sup>۲</sup>، برای گشودن شعبه‌ای در حرار وارد معامله می‌شود.  
 آوریل ۱۸۹۱ - دردهای شدید در زانو.  
 اکتبر ۱۸۹۱ - با تخت روان به عدن حملش می‌کنند.  
 آوریل ۱۸۹۱ - در بیمارستان ماری بستی می‌شود و اندکی بعد پایش را قطع می‌کنند.  
 اکتبر ۱۸۹۱ - رمبو در رُش است.  
 آوریل ۱۸۹۱ - به ماری عزیمت می‌کند. سلامتتش، از نو، رو به وخامت می‌گذارد.  
 اکتبر ۱۸۹۱ - فوراً در بیمارستان بستی می‌شود.  
 اکتبر ۱۸۹۱ - همان‌طور که در شعری آورده، «ماجرای زمینی»ی رمبو در این روز پایان می‌گیرد.



او مهربانی و ایثار است؛ چرا که درهای خانه را به روی زمستان کف آلود و تابستان پرغوغا باز گذاشته است. او نوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها را سره می‌کند؛ بر مکان‌های ناپایدار و گریزنده جاذبه می‌گسترده؛ و بر کاروانسراها آرامشی ملکوتی می‌بخشد. او مهربانی است و آینده، او عشق است و توان، و در برابر چشمان ما که میان خشم و ملال ایستاده‌ایم بر پهنه‌ی آسمانی توفانی، و در امواج بیدقهای خلسه می‌گذرد.

او عشق است؛ او پیمان‌های است خلل‌ناپذیر که دوباره آفریده شده. هوشمندی طرفه کاری است که دیده‌ها را از شگفتی می‌دراند؛ و جاودانگی است. زنده‌ی چرخنده‌ای است دوست داشته شده که به زیورهای مهلک آراسته است. ما همه سراسیمگی لحظاتی واگذاری‌ی او، و تسلیم خویشتن را چشیده‌ایم: آه، ای بهره‌مندی برنایی‌ها! ای جهش توانایی‌ها! آه، ای دوستداربهای خودپرستانه، ای اشتیاقهای سوزان برای او! او که ما را در سراسر زندگی‌ی جاودانه‌اش دوست خواهد داشت... و ما او را به یاد می‌آوریم؛ و او بر جاده می‌رود... و آن‌گاه که ستایش از میانه برخیزد؛ صدای زنگ، زنگ سخنان او از طنین باز نخواهد ماند: «دور، دور، دور شوید خرافه‌ها و لاشه‌های باستانی! دور شوید زندگی‌ی روزمره و سالها! آفتاب شما به چاه تیره‌ی مغرب در رسیده است!»

او بر جای خویش استوار است؛ از آسمانش فرود نخواهد آمد. او هرگز بهای خشم زنان و نشاط مردان و همه‌ی گناهان دیگر را باز نخواهد پرداخت. چرا که این او بوده است، و او محبوب بوده است: پس و امی در میان نخواهد بود.

ای شما! نسیم نفس‌هایش! خودسری‌هایش! دویدنهایش! ای شتاب هولناکِ قالب و کردار! ای حاصلخیزی‌ی روان! ای عظمت جهان! رهایی است او، چنانکه به‌رؤیا.

اندامش: شرمسارکننده‌ی وقار و ظرافت در ستیزه‌جویی‌های ناشناخته!  
نگاهش! نگاهش: تمام زانوزدنه‌های عهد عتیق! و رنجهایی که از پس هر نگاهش زاده  
می‌شود!

روزش: شکست‌همه‌ی دردهای مصوّت و متحرّک در موسیقی‌ای چنان انبوه!  
و گام‌هایش: کوچهایی پُرفر سنگ‌تراز مرزهای جهانگشایان دیرگاه!  
ای او! ای ما! ای غرورِ نیکخواهانه‌تر از شفقت‌های گمشده!  
ای جهان! ای آواز روشن شوربختی‌های نوین!

او همه‌ی ما را شناخته است؛ همه‌ی ما را دوست داشته است. پس باشد که در این شب  
زمستانی، از دماغه تا به دماغه، از قطب تا به گوشک، از ازدحام شهرها تا به لب دریا، از نگاه  
تا به نگاه، شکوفا باشیم یا پژمرده، او را صدا زنیم؛ او را به دیده درآوریم. آنگاه دوباره از  
خود برانیمش؛ دوباره به ژرفای مردابها و بلندی‌ی صحاری برف روانه‌اش سازیم؛  
نگاه‌هایش را دنبال کنیم؛ نفس‌هایش را همراه باشیم؛ و اندامش را؛ و روزش را.



پرتال جامع علوم انسانی